



گاهنامه فرهنگی، اجتماعی

# صبح‌رویتن

مدرسه کودکان کار و در معرض آسیب‌های اجتماعی

سال اول | شماره چهارم | دی ۱۴۰۰ | ۶ صفحه



[www.sobherouyesh.com](http://www.sobherouyesh.com)

# لباس گرم بچه‌ها



در این پویش بیش از هزار خیر مشارکت داشتند تا در این دلگرمی سهیم باشند. امروز، این کودکان، بدون دغدغه سرما به تحصیل می‌پردازند. گاه که باران می‌بارد، کلاه کاپشن‌هایشان را بر سر می‌گذارند و زیر باران، از ته دل می‌خندند؛ خنده‌ای که هر بیننده‌ای را بر سر شوق می‌آورد. می‌خواهید بدانید بچه‌ها چه حسی به این پویش داشتند؟ یکی از روزهایی که کاپشن‌هایشان را تحویل می‌دادیم، عرفان، پسر کلاس اولی گوشه‌گیری که به‌سختی با کسی هم‌کلام می‌شد، بی‌مقدمه دوید و در آغوش یکی از مربی‌ها پرید و گفت: «ببین! کاپشن‌ها... و گرفتم». برق چشم‌هایش و نحوه ادای واژه «ن...و»، همه خوشحالی‌اش را نشان می‌داد. به امید روزی که هیچ کودک‌کاری در جهان وجود نداشته باشد.

زمستان در راه بود. هوا بنا بر سردی داشت اما هنوز لباس گرم مناسبی بر تن کودکان کار دیده نمی‌شد. در مدرسه‌ای که با کمک حامیان مردمی برای این کودکان ساختیم؛ با پاهای نیمه‌برهنه (دمپایی، صندل) قدم می‌گذاشتند تا مسیر آینده‌شان را طور دیگر طی کنند.

لباس گرم در سرمای زمستان، از مایحتاج اولیه زندگی هر فرد است. متأسفانه کودکان کار، همیشه در تأمین این مایحتاج مشکل داشته‌اند. چه پسندیده است که در این پویش نهمصد کودک‌کار لباس گرم دریافت کرده‌اند اما هنوز هم هستند کودکانی که در این جهان از سرمای زمستان در امان نیستند و کودکی‌شان به سختی، در چرخه کار می‌گذرد.

به‌همین دلیل، پویشی برای لباس گرم کودکان کار راه اندازی شد و ما توانستیم در کنار هم، یک «ما»ی قوی‌تر بسازیم؛ «ما»یی پر از افراد دغدغه‌مند. با کمک یکدیگر، بر تن نهمصد کودک‌کار لباس گرم پوشاندیم. به آن‌ها کاپشن، کفش، کلاه و... دادیم تا با دلی گرم از محبت یاران صبح‌رویشی بر سرکلاس‌های درس حاضر شوند.

به قلم دانش‌آموز

## بوته قاصدک یخ زده است

گل داخل پارک می‌بینم. هر روز یکی از شکوفه‌هایش باز می‌شود و من هم با یک آرزوی تکراری، آن را فوت می‌کنم: «خدایا! همه بندگان... به همه آرزوهای خوبشان برسند!».

شاد و خندان و پر از انرژی مثبت، به مدرسه می‌روم. امروز کتاب‌بیار هستم. این وظیفه خوب را خیلی دوست دارم و باعشق و علاقه انجامش می‌دهم. اوایل که کتاب‌بیار بودم، بچه‌های کمی علاقه‌مند کتاب بودن و کتاب از من تحویل می‌گرفتند، ولی الان طرفداران کتاب خیلی زیاد شدند. چند هفته قبل، مسابقه کتاب برگزار شد و خودم و بچه‌های زیادی، که در این مسابقه شرکت کرده بودیم، برنده شدیم. حالا سرما خوردگی‌ام بهتر شده، اما هوا سردتر شده و بوته قاصدک، یخ زده است. نوبت کتاب‌بیار بودنم هم تمام شده و کسی دیگر به‌جای من خواهد آمد...

زمستان، فصل سرد و شکوهمندی است. همه مردم در این فصل سرد، انتظار قاصدک‌های سفید آسمانی‌ای را می‌کشند که خدا با یک عالمه آرزوهای قشنگ، با یک نفس پر از تازگی، روی سر آن‌ها فوت می‌کند.

در این زمستان خیلی‌خیلی سرد، هر روز با تمام عشق و علاقه به مدرسه می‌روم. در راه رفتن به مدرسه، نمی‌توانم دستان و صورتم را ببوشانم. نوک دماغم قرمز و دستانم سرد می‌شوند و من مجبور می‌شوم دست‌هایم را به هم بمالم تا گرم شوند. هرکدام از نفس‌هایم هم به‌صورت آبر از دهانم بیرون می‌آیند.

این کارهای فوق‌العاده، برایم زیبا است. الان هم سرما خورده‌ام! معلوم بود که سرما می‌خورم. آخر کسی که این کارها را انجام بدهد، معلوم است که بالاخره سرما می‌خورد.

هر روز در مسیر مدرسه، قاصدکی را لابه‌لای بوته‌های





# قصه یلدا

اون‌ها بودن که پیش‌قدم چرخیدن و چرخیدن و چرخیدن تا حال خوب بودن.

وقت اجرا رسید!

مجری صدامون کرد. بچه‌ها یکی‌یکی با آرامش روی صحنه رفتن، درست مثل فرشته‌ها، زیبا و بی نظیر بودن.

آسمون دلشون صاف و آفتابی بود. انگاری خدا به این آسمون، زیباترین رنگ آبی رو پاشیده... این فرشته‌ها هم بدون هیچ نگرانی توی این آسمون قشنگ پرواز می‌کردن و شکوفه‌های بهشتی رو با دست‌هاشون به زمین هدیه می‌دادن.

تئاتر «ننه‌سرما» به پایان رسید و سالن یک‌صدا به تشویق بچه‌های هنرمندمون ایستاد.

اینجا بود که چهره خندون دخترها قلبمون رو به وجد آورد. این خنده، خنده‌ای معمولی نبود؛ طعم موفقیت داشت. مثل عسل شیرین بود و مثل آبنبات چوبی، ترش و ملس. از اون آبنبات‌ها با مغزِ آدامس که وقتی به آدامسش می‌رسی ذوق می‌کنی...

حسی وصف‌نشدنی بود... دانش‌آموزهای راهنمایی ما موفق شده بودن. اون‌ها یک بار دیگه تونسته بودن تا یک پله بالاتر برن و گیاهِ وجودشون رو رشد و پرورش بدن. از همه مهم‌تر؛ اون‌ها تونستن پا بذارن روی همه نتونستن‌ها، نشدن‌ها و ناامیدی‌ها...



با اسکن این کد وارد دنیای  
این داستان شوید...

آذر ماه بود و همه ما انتظار روز قشنگی رو می‌کشیدیم که قرار بود حال خوبی رو برامون رقم بزنه. یلدا نزدیک بود و دوست داشتیم توی شادی این مناسبت با بچه‌ها شریک بشیم برای همین کنار هم جشن یلدا برگزار کردیم.

وقتش رسیده بود که بچه‌ها هنرشون رو در مقابل حدود هزار تماشاگر به نمایش بگذارن!

با ذوق و شوق زیاد همراه با چاشنی استرس و کمی اضطراب رفتیم سمت سالن آمفی‌تئاتر.

همون جایی که قرار بود روز قشنگمون رو با اجرای تئاتر «ننه‌سرما» بسازیم.

استرس، وجود دخترها رو پر کرده بود.

صندلی‌های سالن یکی‌یکی پر می‌شد و صدای بچه‌های مدرسه، که همون تماشاگرهای عزیزمون بودن رو، از پشت صحنه می‌شنیدیم.

دقایقی قبل اجرا هر کدوم از دخترها یه گوشه‌ای نشسته بودن. یکی داشت با خودش حرف می‌زد، اون یکی با دوستش صحبت می‌کرد، زبیتا پایین لباسش رو دور انگشتش می‌چرخوند و زیر لب شعری زمزمه می‌کرد، زینب با سکوت، تو فکر رفته بود. شمیلا هم ایستاده و دیالوگ‌هاش رو تمرین می‌کرد.

رفتم سمتشون و گفتم: «بچه‌ها الان وقت نشستن، لباس چرخوندن دور انگشت و خودخوری نیست. الان وقت شادیه، وقت پُر قدرت عمل کردنه.» این‌طوری شد که با هم یه دایره تشکیل دادیم و فارغ از غوغای جهان، عمو زنجیرباف‌بازی کردیم. اولش بچه‌ها خنده شون گرفته بود. می‌گفتن: «مگه ما بچه‌ایم خانم؟!» اما چند دقیقه که گذشت، حالشون بهتر شد و حالا

# عوامل تهدید کننده سلامت روانی کودکان کار

♦ دکتر محمدمهدی یوسفی

آسیب های متعدد قرار نگیرد؛ چراکه کودکان نسبت به بزرگسالان در معرض آسیب بیشتری قرار دارند. با این وجود، کودکان کار، نسبت به سایر کودکان در معرض آسیب بیشتری قرار دارند. آسیب به سلامت روان، از جمله آسیب هایی است که کودک کار در طول حیات خویش تجربه خواهد کرد.

در یک دسته بندی کلی، مهمترین عواملی که سلامت روان کودک کار را در معرض آسیب قرار می دهد را می توان این گونه برشمرد:

- وضعیت اقتصادی خانواده (فقر/ بیکاری/ درآمد کم) بسیاری از کودکان کار، به دلیل مشکلات اقتصادی خانواده و درآمد کم، یا به عللی مانند بیکاری والدین، بالاجبار در راستای تأمین معیشت خانوار از سنین کودکی به کار می پردازند.

این اشتغال از سنین پایین (ساعات مدید کار در کارگاه ها یا بر سر چهارراه ها و ...)، اثرات سوئی بر سلامت کودک کار، از جمله روان او به جا می گذارد. اثراتی که (با توجه به وضعیت خانوادگی کودکان کار) جبران آن اگر غیرممکن نباشد، بسیار سخت و دشوار به نظر می رسد.

- وضعیت رژیم غذایی (تغذیه ناسالم) به دلیل مشکلات اقتصادی ای که این کودکان و خانواده های شان درگیر آن می باشند، امکان تهیه مایحتاج اولیه زندگی مانند تغذیه سالم و مناسب دشوار خواهد بود.

- عدم حمایت اجتماعی از جانب خانواده و دوستان کودکان کار به دلیل مشکلات خانوادگی و زندگی در محیط های ناهنجار مانند محلات آسیب زای اجتماعی، در روند اجتماعی شدن شان با موانع عیدیه ای روبه رو می شوند.

سلامتی تنها به معنی فقدان بیماری و نقص عضو نیست، بلکه سلامت اجتماعی، روانی و جسمی را نیز دربر می گیرد. این بدین معناست که اساس سلامتی یک موضوع چندبعدی است و در راستای ارتقای سلامت جامعه، باید به تمام ابعاد آن به طور کامل توجه نمود. به عنوان مثال، در موضوع درمان اگر تنها بُعد زیست شناختی روان در نظر گرفته شود، شیوه های درمان به درمان شیمیایی (دارویی) منحصر خواهد شد. اما با در نظر گرفتن ابعاد روان شناختی سلامت، اصلاح ساختارهای اجتماعی و بررسی هویت افراد نیز در فرآیند درمان اهمیت می یابد. بنابراین باید توجه نمود که مشکلات جسمی بر روان فرد، مشکلات روانی بر جسم، هر دوی آن ها بر جامعه و اختلالات موجود در جامعه بر هر دو بُعد سلامتی تأثیرگذار می باشند.

در یک تعریف کلی، بهداشت روان یا سلامت روان به معنای سلامت هیجانی و روان شناختی است، به شکلی که کودک (فرد) بتواند از تفکر و توانایی های خود استفاده کند، در اجتماع عملکرد مناسب داشته باشد و نیازهای معمول زندگی روزمره را برآورده سازد.

سازمان جهانی بهداشت، سلامت روان را ترکیبی از دو بُعد می داند: بُعد منفی یا سلامت روان منفی که بر عدم وجود اختلالات، نشانه ها و مشکلات روانی دلالت دارد و بُعد مثبت یا سلامت روان مثبت که در برگیرنده هیجانات و خصوصیات شخصیتی مثبت از قبیل: عزت نفس، غلبه بر محیط، حس یکپارچگی و خود - کارآمدی است. بر این اساس، برنامه های ارتقای سلامت روان نیز نباید تنها بر جنبه پیشگیری از بیماری های روانی تکیه کنند؛ بلکه طبق تعریف داورین، این برنامه ها علاوه بر تلاش در جهت کاهش خطر بروز بیماری در جامعه، باید در برگیرنده اقداماتی باشند که به منظور افزایش شاخص های مثبت سلامت روان و میزان آسایش روان شناختی در افراد صورت می گیرد.

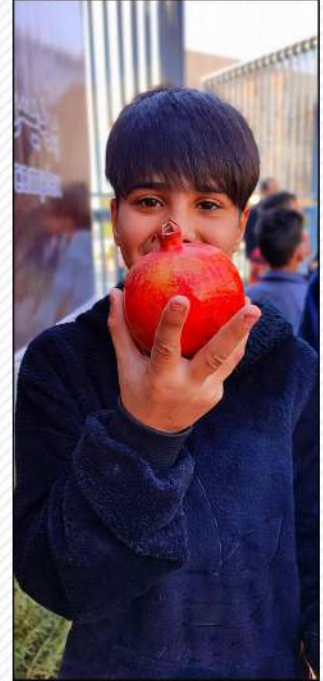
به همین دلیل، فرد از همان دوران کودکی نیازمند مراقبه و توجه ای است که سلامت روان آن در معرض



برای خواندن ادامه مطلب کد مقابل را اسکن کنید.



# عکس‌نامه



# مثلِ رنگِ سفید

## زیستکده

در جامعه امروز یکی از مسائلی که می‌تواند به شکستن چرخه آسیب کمک کند، یادگیری مهارت‌های زندگی در سنین مختلف است. ما در مدرسه صبح رویش، با توجه به بستر پراستی که کودکان در آن زندگی می‌کنند، این مهم را در اولویت‌های یادگیری قرار داده‌ایم.

برای مثال، کودکان ما به راحتی نمی‌توانند خشمشان را کنترل کنند، «نه گفتن» را بلد نیستند و در محیط خانواده، بعضی از مهارت‌ها را آموزش نمی‌بینند. به همین دلیل در صبح‌رویش، کلاسی با عنوان «زنگ زیستکده» تشکیل دادیم. کلاسی که تمام کودکان به آن نیاز دارند. در «زنگ زیستکده»، بچه‌ها در حین گفت‌وگو و بازی‌های کلاسی، با مواردی که در زندگی دائماً با آن‌ها درگیرند، روبه‌رو می‌شوند.

آن‌ها یاد می‌گیرند که چگونه در مواجهه با مسائل مختلف تصمیم درست بگیرند و حل مسئله کنند. اولین مطلبی که بچه‌ها در این کلاس یاد می‌گیرند، شناخت و خودآگاهی است. آن‌ها احساسات، نقاط ضعف و قوت خود را می‌شناسند و آموزش می‌بینند که احساسات دیگران را در شرایط مختلف درک کنند. این موضوع در بلندمدت، روی ارتباط مؤثر با دیگران هم تأثیرگذار خواهد بود.

یکی از فعالیت‌های کلاس، تهیه دفتر «زیستکده» است. دانش‌آموزان در دفتر «زیستکده» احساسات خود را یادداشت و هیجانات درونی خود را از این طریق تخلیه و بررسی می‌کنند. در این میان، یاران روان‌شناس ما با نگاه‌کردن به نحوه کار بچه‌ها میزان حساسیت، نقاط قوت و نقاط قابل‌بهبود آن‌ها را مورد تحقیق و بررسی قرار می‌دهند تا در ارتباط با بچه‌ها، به نحو بهتری عمل شود.

بارون می‌بارید، بارون قشنگی که بعضی از روزها با اومدنش حیاط مدرسه رو فرش آینه می‌انداخت... تازه یار صبح‌رویش شده بودم و هنوز چهره بچه‌ها برام نا آشنا بود. هرکدوم برام یک رنگی داشتن. یکی مثل رنگ قرمز، پرچنب‌وجوش و بشاش. یکی مثل صورتی؛ ناز و ملیح و آروم. یکی مثل مشکی، قوی و محکم. یکی هم بود که... هر روز می‌دیدمش مثل رنگ سفید بود. پاک، صاف، ساده و دوست‌داشتنی اما انگار غم‌های دنیا، آسمون قلب سفید قشنگش رو ابری و بارونی کرده بود. تو مدرسه می‌گفتن زیاد اهل ارتباط گرفتن با دیگران نیست.

باید آروم‌آروم بری سمتش و دلش رو به دست بیاری! بچه‌ها داشتن تو حیاط بازی می‌کردن، منم توی دفتر نشسته بودم. شنیدم یک نفر صدام کرد، شناختمش.

رفتم بیرون از دفتر و با دوتا چشم پر از شوق مواجه شدم.

تا حالا این‌طوری ندیده بودمش!

بهم گفت: خانم! سلام، می‌شه دستاتون رو بیارین جلو؟!

گفتم: چرا دختر قشنگم؟!

گفت: بیار دیگه خانم! چشمات رو هم ببند!

سرم رو به نشونه «باشه» تکون دادم!

یه‌فعه از توی مشتت یک دست‌بند درآورد و بست به دستم...

یه دست‌بند با نگین‌های مشکی و مرواریدهای کوچولوی سفید...

با ذوق گفت: خودم درست کردم‌ها... قشنگه؟!

جلوی اشک‌هام رو گرفتم و با لبخندی عمیق بهش گفتم: قشنگه! خیلی قشنگه! چه هنری! خیلی خوشحالم کردی.

محکم بغلش کردم و ادامه دادم: «عزیزدلم... ممنونم بابت این هدیه قشنگی که برای من ساختی!»

از اون‌روز دیگه نیازی نبود من پیش‌قدم بشم تا باهاش ارتباط بگیرم.

اون بود که هر وقت از دور من رو می‌دید، باسرعت می‌دوید سمتم و محکم بغلم می‌کرد و با دیدن لبخندش، قلب من رو هم سفید و پر نور می‌کرد...

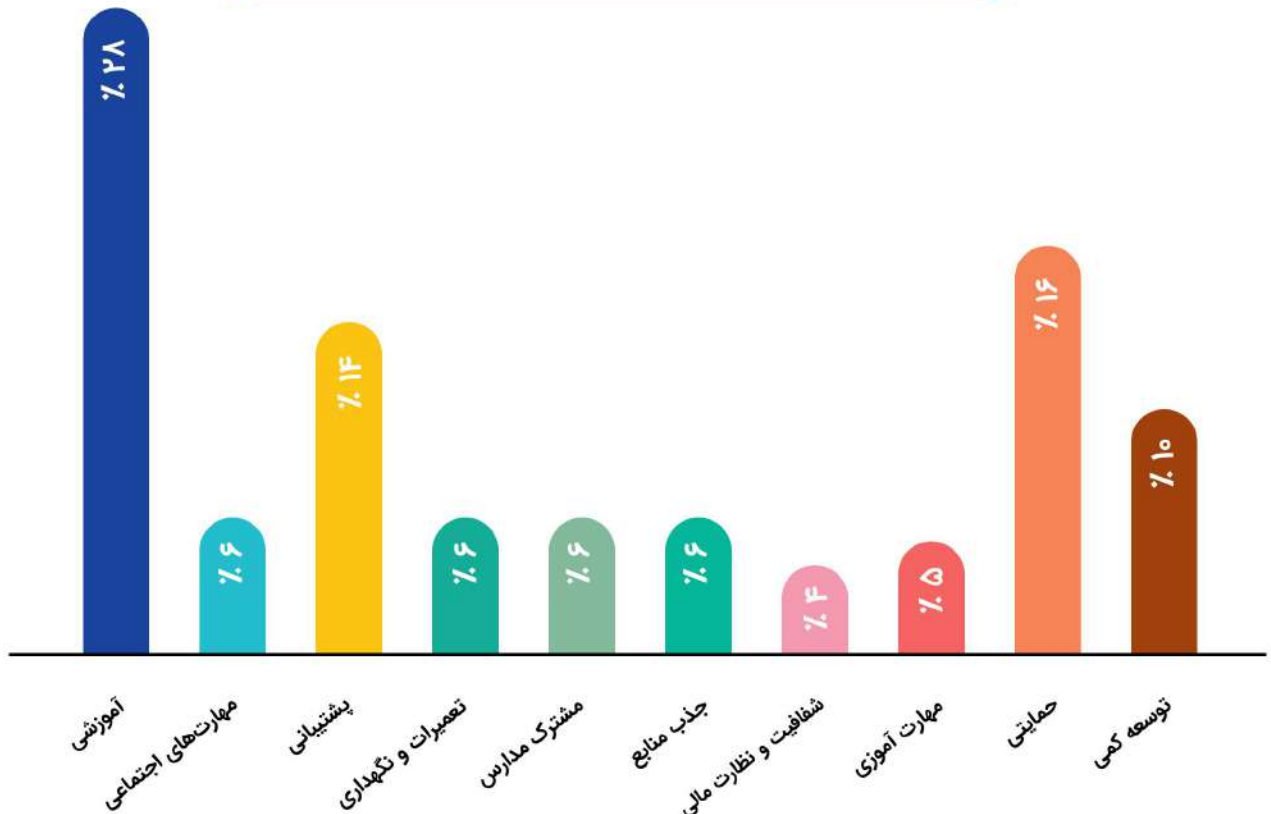
دل این بچه‌ها خیلی مهربون و پاکه، فقط باید بهشون عشق داد تا حال خوب رو به دنیا هدیه کنن



# میانگین هزینه‌های مالی پاییز ۱۴۰۰



جمع کل  
۱/۶۶۰/۲۱۲/۱۷۵



صبح‌رویش یک مجموعه مستقل و مردمی است که تمام هزینه‌های آن، توسط حمایت‌های مردمی تامین می‌شود. جهت حمایت از صبح‌رویش می‌توانید از روش‌های زیر اقدام کنید:

۱\_ حمایت نقدی موردی: شماره کارت ۷۶۹۲ ۴۰۰۱ ۱۲۱۹ ۶۲۷۴ بانک اقتصاد نوین به نام موسسه نسیم صبح‌رویش

۲\_ حمایت نقدی مسمتر (طرح شناسنامه): شما می‌توانید با پرداخت مبلغ ۵۰ هزار تومان حامی آموزش و توانمندسازی یکی از کودکان کار شوید. برای اطلاعات بیشتر به سایت صبح‌رویش مراجعه فرمایید.

**WWW.Sobherouyesh.COM**

۳\_ حمایت غیر نقدی: کالاهای اهدایی مردمی اعم از دارو، مواد غذایی، پوشاک، وسایل آموزشی و... و هرگونه کمک غیرنقدی جهت حمایت از دانش‌آموزان ما بسیار ارزشمند است. برای اطلاعات بیشتر با شماره ۰۹۱۲۸۹۷۷۰۱۰ تماس حاصل فرمایید.

۴. همیاری (فعالیت داوطلبانه): در صورت تمایل رزومه و مشخصات خود را به شماره ۰۹۱۲۸۹۷۷۰۴۰ ارسال کنید و یا جهت ثبت نام از طریق سایت اقدام نمایید.

با معرفی صبح‌رویش به دوستان و نزدیکان خود به بهتر شدن وضعیت کودکان کار و آسیب کمک کنیم



با اسکن کد مقابل وارد سایت صبح‌رویش شوید